

محمد

بررسی پیرامون زندگی بنیاد گذار اسلام

مضمون چهارم



قبل از همه یک واقعیت را بگویم که در کشور های اسلامی و استیلای ملاها و آخوندها، ما نسل اندر نسل مجبور بوده ایم که هر چه ملا گفت بپذیریم و یا اگر قابل قبول عقل و منطق هم نبود (که نیست) سکوت کنیم و با سکوت و خاموشی عادت بگیریم. زیرا اگر بگوئیم، ملا، مولوی و یا آخوند صاحب! دروغ نگو! آنچه را گفتم صحیح نیست، حکم مرگ را صادر میکنند و مردم جاهل را به کمک خویش می طلبند. دولت ها که به آنها ضرورت دارند، به جانبداری ملا و مولوی اقدام میکنند. نتیجه اینکه نسل اندر نسل در جعل و جهل حیات داشته باشند.

ندانستن و نفهمیدن از دین، از قرآن و از حیات بنیانگذار اسلام و غیره از همین تسلط ملاها و غلط فهمی ها عمر کرده است.

مگر میشود که همیشه خاموش بمانیم؟ نی هر گزنی. اگر ما هم خاموشی اختیار کنیم، نسل بعدی ما را ملامت میکند که چرا تردیدهای خود را مطرح نکردید.

بنابراین قسمت چهارم سلسله بحث ها و نقد ها در رابطه با دین اسلام را اختصاص دادیم به زندگی بنیانگذار اسلام، محمد.

برای روشن کردن مطالبی که می خواهم در این مضمون مطرح کنم ناشی از قانون مندی های جامعه شناختی عامی است که از مطالعهء موقعیت های تاریخ اسلام استخراج می شوند. و آن بوجود آمدن امپراتوری اسلامی است.

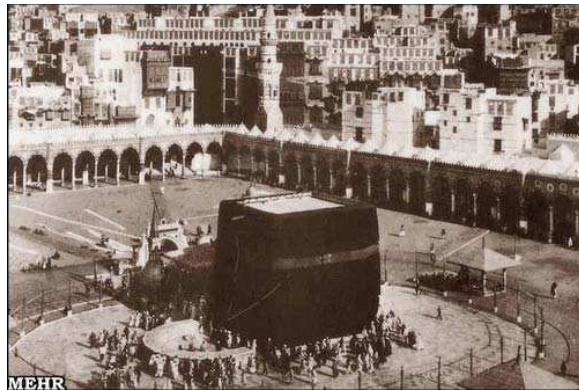
نگاهی به اوضاع قبلی

در بررسی تاریخ امپراتوری روم، ما میدانیم که حکمرانی زمانیکه بر نهاد های مذهبی چیره شد، و مذهب بر امپراتوری روم فائق آمد، عمر دیوان سالاران امپراتوری ورشکسته روم طولانی گردید. ولی اسلام بر عکس آن بود حکومتی وجود نداشت. سرپا کردن امپراتوری اسلام با شرایط آن زمان عربستان کار ساده ی نبود. برای آگاهی به پدیده اسلام ضرورت به اندکی توضیح نقش محمد و شرایط اجتماعی عربستان در زمینه می تواند به روشن شدن مطلب کمک کند.

۱۵ قرن پیش، شبه جزیرهء عربستان منزلگاه و موطن قبایل عرب پراکنده ای بود که با سختی، در چادرهای بدوی، یا زیر سقف آسمان، زندگی شبانه ای به دور از تابش جانکاه خورشید استوائی داشتند و به چاه ها و واحه های کم آب خویش دلخوش بودند. هر قبیله «الهه و یا بت» ویژه ای داشت و این الهه در بتخانه ای، که کعبه (به معنی مکعب یا فضای چهار ضلعی) نام داشت، در شهری موسوم به مکه، نگاهداری می شد. در بین اعراب، این بتخانه ی محلی برای زیارت ها و گردهمائی های سالیانه ای بود که «حج» خوانده می شد. زائران در **موسم** حج به مکه به سوی این "خانه ی خدایان" می رفتند، به دور آنها طواف می کردند، و مراسم خاص بجا می آوردند. شاعران بهترین اشعار خود را می خواندند و بهترین های شان، که بر پوستی یا برگ پهن و خشکیده ی گیاهی نوشته شده بودند، بر دیوار بتخانه ی مکه آویزان می شدند و آویخته شده نام می گرفتند.



قرارنوشته هولت ولمبتون که درجنوب این کشور چهارشهراهمیت بیشتر داشت. این شهرها عبارت بودنداز: معین، سبأ، قتبان وحضرت موت.



اما در باقی مناطق، خاندان های ثروتمند دیگری دست به کارحمل ونقل کالا برای رومیان مشغول بودند وبه ثروت های باد آورده ای رسیدند. از جمله ی این خانواده ها یکی هم خاندانی بود که خدیجه (دختر خویلد بن اسد) از آن می آمد. او را به خاطر ثروت وقدرتی که بهم زده بود «امیره القریش» می خواندند ونقل است که تعداد شتران کاروان های او از مجموع شتران کاروان داران دیگر بیشتر بود. قرار نوشته کورت فرشیلرکه ابوبکر نیز از طایفه بنی اسد بوده وزمانیکه میخواست ازدواج کند، با چندین شتر به اسکندریه مصر رفته بود تا زیبا ترین دختری که از پدريونانی ومادرارمینی بود وبه اسم زینب

مادر عایشه یاد میشد، ازدواج نمود. بدین سان برخی از قشر سوادگر بورژوازی اعراب ثروتمند مکه از زندگی نسبتاً مرفعه ی برخوردار بودند. ولی عاری از فرهنگ بورژوازی بودند، برخی از اقباشارپایان بعنوان مقاطعه کار رومیان، برای آنها کار می کردند و دستمزد دریافت می داشتند.

چون بازار تبادل رونق گرفته بود، در عین حال، گسترش رونق کار ايجاب می کرد که اشخاص جدیدی به استخدام کاروان داران در آیند و اینجا بود که مردان خاندان بنی هاشم نیز تصمیم گرفتند اشرافیت فقر زده ی خود را کناری نهاده و به کار کاروانسالاری برای رومیان مشغول شوند. عبدالله یکی از ده پسران عبدالمطلب بن هاشم، از اعضا این خاندان بود که به کار در کاروان های اعراب قشر ثروتمند مشغول شد. در سال ۵۷۰ میلادی کمتر از یک ده پیش از مرگ انوشیروان ساسانی عبدالمطلب بن هاشم در بین راه اورشلیم و مکه جان سپرد، در حالی که همسرش، آمنه، فرزندی را در شکم داشت.

این فرزند محمد بن عبدالله نام داشت که شش ماه پس از مرگ پدر دیده به جهان گشود و به دست پدر بزرگش عبدالمطلب بن هاشم سپرده شد. اما پدر بزرگ نیز چندان نیانید و آنگاه محمد را به دست عمویش، ابیطالب، سپردند که از راه کاروانسالاری آب باریکه ای نصیب می داشت. محمد که کودکی را در کار چوپانی گذرانده بود، از نوجوانی به کار برای عمویش پرداخت و در کار حمل و نقل تجربه آموخت. شاید از همان سنین باشد که با کاروان عمویش سفرهای متعدد خود را به سوریه و اورشلیم آغاز کرده و با کارفرمایان رومی و تهدید دائم فارس ها برای بازگیری سرزمین های افتاده به دست رومیان، و جهان شگفتی آور قرن ششم میلادی آشنا شده باشد. بسیاری از منابع موجود سال ۵۸۳ (یعنی ۱۳ سالگی او) را زمان نخستین سفرش به سوریه می دانند.

واقعیت این است که هنگام ۲۲ سالگی، به وسیله ی عمو سرپرست اش، به خدیجه معرفی می شود و بعنوان جوانی قابل اعتماد به استخدام این بانوی ثروتمند، که در آن زمان ۳۷ ساله بوده و مرگ سه شوهر را بچشم دیده بود، درمی آید. محمد فرزند عبدالله، بعنوان یکی از مسئولان کاروان های خدیجه بکار می پردازد و بزودی رهسپار شامات (سوریه کنونی) و اورشلیم در شمال و یمن در جنوب مکه می شود.

هیچکس نمی داند که در این سفرها، که از بیست و دو تا سی و هشت سالگی اش مرتباً ادامه داشت، او با چه کسانی آشنا شده و در اواخر قرن ششم و اوائل قرن هفتم میلادی، در جهان پیچاپیچ خاورمیانه چه می کرده است. اما بر حسب برخی از اسناد، می دانیم که او در این سفرها هم به اهمیت حیاتی پیوند

اقتصادی کاروانداران عرب شبه جزیره با رومی ها پی برده، هم خطر امپرتوری فارس ها را (چه به هنگام جنگ با روم و چه در صورت صلح طرفین و گشوده شدن دیگر بارهء جادهء ابریشم) برای کار خود و همء اعراب در گیر در کار حمل و نقل امتعهء رومی ها دریافته، و هم با کشیش ها و خاخام های سوریه و فلسطین و «یهودیه» آشنائی و گفتگو داشته، و هم با تورات و انجیل آشنا بوده است.

باید برای ما واضح باشد که مسافرت و خارج شدن از دایره ی جغرافیای قبیله و اطلاعات محدود آن، مسافر را با دنیای دیگر آشنا میسازد. شخص مسافر که در کاروانسرای ها شب ها را به صبح میرساند و باز به مسافرت ادا میدهد، مردمان دارای اطلاعات و باورهای دیگری را آشنا میشود و از آنها میثنود و میاموزد. بعضی افکار را که از طفولیت قبول کرده از دست می دهد و افکار و اطلاعات نو را می پذیرد. در نظر بیاوریم که محمد چنین سرنوشتی داشت. بعد تر می بینیم که به غار حرا میرفت، در حقیقت با همان ضرورت جمع و جور کردن افکار مشغول بود.

و سه سال پس از استخدام شدن در کاروانداری خدیجه، این زن ثروتمند عرب دل به محمد ۲۵ ساله می بندد و به او پیشنهاد ازدواج می دهد. محمد که میل خاصی به رابط پلیگامی داشته به پیشنهاد ازدواج خدیجه لبیک می گوید. در پی این وصلت محمد جزئی از پایگاه اجتماعی خدیجه و دیگر کاروانداران ثروتمند مکه می شود.

آنچه در خاندان خدیجه و پسر عموهایش می گذشته چندان روشن نیست اما، بر اساس دانسته های اندکی که در این مورد در دست است، می توان گفت که به نظر می رسد اینان قشر نمایندگان اشرافیت مکه و خواستاران برقراری نظم نوینی بوده اند، برخاسته از واقعیت پیدایش قشر کارواندار، که با نظم سنتی و قبیله ای اعراب بادیه شبه جزیره و اشرافیت مکه (به ریاست بنی امیه) همخوانی نداشته است. حتی گفته شده افرادی از خاندان خدیجه به بتخانه ی کعبه بی اعتنائی کرده و پیرو دینی یکتاپرستانه به نام «حنیف» بوده اند و خود را از اعقاب ابراهیم پیامبر می دانستند. نیز بنظر می رسد که اشتراک منافع بنی هاشم با این قشر نوخواسته از یکسو، و دشمنی دیرینه ی آنها با بنی امیه، از سوی دیگر، موجب آن بوده است که بین کاروانداران مکه و کاروان سالاران هاشمی مکه نوعی اشتراک منافع و نیاز بوجود آمده باشد.

باری، محمد فرزند عبدالله، در اواخر دهه ی سوم عمرش رفته رفته دست از کار می کشد و خلوت گزین و اهل ریاضت و مراقبه می شود و روزهای طولانی را در غاری به نام «حرا» در کوه های کوتاه قد اطراف مکه به تنهائی می گذراند. خیرهای بازمانده از آن روزگار - که نمی توان درست و غلط شان را

به آسانی ارزیابی کرد - چنین می گویند که محمد چهل ساله است در سال ۶۱۰ میلادی، که روزی لوزان و عرق کرده از کوهستان به خانه باز می گردد و به خدیجه خیر می دهد که جبرائیل، فرشته ی اعظم الله، بر او ظاهر شده و اطلاع داده است که الله او را به رسالت خود برگزیده است. در آن زمان الله یکی از بت های مهم بتکده ی مکه محسوب می شد و از همین رو نام پدر محمد را نیز «عبدالله» نهاده بودند. اما چگونگی تبدیل این بت اعظم به الله مجرد و یکتای قرآنی در ذهن محمد، مسئله ی است که می تواند نقش سفرهای او و تلقینات حنیفیان را در او آشکار سازد.

فرق بین عقل انگلیسی و شرقی ها یی که پیرو دین اسلام اند، در تشریح پدیده وحی بخوبی نمایان می شود. انگلیسها چون از نگاه فاکت به اسطوره ی چون وحی باور ندارند، به جای وحی به شرح ظهور دین جدید چنین می نگارند. سال ۶۱۰ میلادی ... مردی که در آن زمان عمری حدود چهل سال داشت به خویشان و آشنایان خود از حالاتی که بر وی عارض شده بود سخن گفت. تاریخ اسلام ... هولت و لمبتون ص ۶۴ تا ۶۷ . چند صفحه بعد چنین مینگارند... اینکه آیتی را که عموماً از دوره های اوایل وحی می دانند، مخصوصاً آنها را که نشانه ی از بروز مخالفت و دشمنی مخالفان با حضرت محمد(ص) در آنها مشاهده نمی شود، مورد مطالعه قرار دهیم. می توانیم بگوییم که محتویات آنها را می شود در پنج عنوان زیر خلاصه کرد:

۱) خدا (الله) خوب و قدرتمند است. ۲) خدا در روز بازپسین همه را برای داوری نزد خود جمع میکند، آنان را به صورت ابدی در بهشت یا جهنم مخلد می سازد. ۳) در جهانی که آفریده ی خدا و تحت اختیار اوست آدمی سپاس گزاری از خدا و اظهار بندگی و عبادت نسبت به اوست. ۴) خدا از آدمی چنان میخواهد که بخشندگی کند. ۵) محمد(ص) وظیفه ی خاصی دارد و برای قوم خود پیامبر است. ص. ۶۷ بعد از قرن چهاردهم انگلیس ها به نوعی رهنمای دین و مذهب برخی از کشور های اسلامی گردیدند. در جایی در باری نقش انگلیس در تشریح و تشویق اسلام به بحث خواهیم نشست.

احادیث می گویند که خدیجه بلافاصله از این خبر استقبال می کند و نخستین کس می شود که به اسلام که معلوم نیست در آن روز چه معنایی می توانسته داشته باشد، چرا که تازه بیش از آن دو سه آیه های نخستین چیزی بر محمد نازل نشده بود می گردد و بعد از او هم پسر عموی پیامبر - علی پسر ابیطالب - که ده ساله است پیامبری او را می پذیرد. در هر حال بنظر نمی رسد که این گزین شدگی برای پیامبری، در حلقه ی کوچک خاندان خدیجه و ابیطالب امر شگفت انگیز بشمار آمده باشد.

قراریکه پیشتر تذکر رفت، محمد به چهل سالگی وقرارگزارشات دیگرکه بعد از چهل روز در غار حرا فرشته ی اعظم براو ظاهر شده، واقعیت این است که استفاده بیان (چهل روز) جزوی از فرهنگ قدیم مصریان بود. برخی از فرعون ها مصرقدیم بدین باور بودند، که انسان بعد از مرگ شاید دو باره زنده شود، تا چهل روز جسد مرده را مومیایی می کردند. زمانیکه حضرت یوسف بخاطر دسیسه ی همسر فوتیفار زمامدار نظامی فرعون به زندان افتاد وبعد از رهایی از زندان به دستگاه فرعون صاحب دم ودستگاهی شد، پدر او وبرادران به نسبت خشکسالی به مصرمهاجرت نموده بودند ویعقوب پدر یوسف به مصرجان باخت وبه قوم خود پیوست. کتاب مقدس، مرگ یعقوب ۵۰... آنگاه یوسف بروی پدر خود افتاده، بر وی بگریست، سپس به طبیبان که در خدمت او بودند، فرمود تا پدرش را مومیایی کنند، واین کار چهل روز تمام طول کشید.

ایام چهل روز پیش از محمد بنیاد گذاران دیگرادیان ابراهیمی نیز استفاده نموده اند. مثلاً درکتاب عهد عتیق شامل تورات (نمره ۲۴ عهد خدا بانی اسرائیل) ...چون موسی به فراز کوه برآمد، ابر کوه را پوشانید وجلال خداوند بر کوه سینا ساکن گردید. آن ابرتا شش روز کوه را پوشانید، ودر روزهفتم خداوند از میان ابر موسی را ندا داد. جلال خداوند در نظر بنی اسرائیل به سان آتشی سوزاننده برقله ی کوه می نمود. وموسی به فراز کوه برآمده، به ابر داخل شد، وچهل شبانه روز در کوه بود.

درانجیل متی،ایام چهل روز نیزچنین ذکرشده (عیسی در بوته ی آزمایش نمره، ۴ ص.۱۲۵۴) ... آنگاه روح،عیسی را بیابان هدایت کرد تا ابلیس وسوسه اش کند. عیسی پس از آنکه چهل شبانه روز را در روزه سپری کرد کرسنه شد... می بینیم که داستان چهل روز که محمد نیز درغارحرا سپری نموده است، تاریخ طولانی درریشه ادیان ابراهیمی دارد.



حلقه ی کوچک دوستان محمد

حال بر گردیم به حال واحوال دوستان محمد که بعد از حادثه غار حرا، نخستین حلقه ی کوچک پیروان محمد بعد از بازگشت از غار حرا تا سه سال این موضوع را بر ملا نمی کنند و در واقع بصورت زیر زمینی یارگیری کرده و اشخاص مناسب را به پذیرش پیامبری محمد ابن عبدالله فرا می خوانند. اما در سال چهارم که این دعوت علنی می شود، بلافاصله واکنش بنی امیه را - که پرده داران کعبه و رئسای مکه بودند - بر می انگیزد.

علل این واکنش روشن است: کافی است به جملهء مشهور «لا اله الا الله» توجه کنیم که، در واقع، شعارمایه ی جنگ «قشر اقتصادی کاروانداران و کاروانسالاران» با اشراف سنتی مکه محسوب می شود. اشرافیت مکه حافظ «وضع موجود» ی است که بر محور «بتخانه» یا «الهه کده» ی مکه می گردد، و اکنون یکی از اعضاء بنی هاشم و همسر بزرگترین کارواندار مکه همهی «الهه» ها را رد می کند تا «الله» خود را جانشین آنها کند. آیا اشراف مکه در این ماجرا به وجود توطئه ای رومی ظنین شده بودند و در عین حال فکر می کردند خاندان بنی هاشم، با اعلام پیامبری یکی از اعضا خود، قصد دارد رشته ی امور را از دست آنها بگیرد؟ هرچه بود چنین شد که، بزودی، دودمان و خانواده محمد و معدودی از مکیان که به پیامبری او ایمان آورده بودند به محلی خارج از مکه به نام «شعب ابیطالب» تبعید می شوند و اجازه رفت و آمد به مکه از آنان سلب می گردد.

محمد اما، پس از نومیادی از تبلیغ دین خود در مکه، مسلمانان را به مهاجرت به مناطق مختلف اطراف و تبلیغ اسلام در آن مناطق تشویق می کند.

بدینسان، تعداد مسلمانان غیر مکی رو به فزونی می گیرد. او از جمله، می تواند برخی از اعضاء دو قبیله ی عرب را که در شهرک «یثرب» (مکانی که بعدها به «مدینه» شهرت یافت) ساکن بودند، مسلمان کند.

نوامبر ۲۰۱۷ تورنتو، کانادا. ادامه دارد.
